

بسمه تعالی

اخلاق سیاسی از دیدگاه امام علی

بی تردید یکی از مهم ترین اهداف حضرت علی علیه السلام، خلق تصویری اخلاقی از سیاست بود که از لحاظ نظری و عملی برای تحقق آن مجاهده کرد. در این مقاله تلاش خواهد شد تا مبانی فکری و وجوه مختلف «اخلاق سیاسی» از دیدگاه امام علی علیه السلام مورد تبیین واقع شود.

الف) مبانی فکری حضرت علی علیه السلام درباره اخلاق سیاسی

به طور کلی دیدگاههای امام، کاملاً جنبه درون دینی دارد و از قرآن و سنت پیامبر اکرم گرفته شده است. باید گفت که تأثیر تربیتهای پیامبر اکرم بود که شخصیتی این گونه از حضرت علی علیه السلام خلق کرده بود و خود ایشان بارها به این مسأله و نقش تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در شکل گیری شخصیت خود، تأکید کرده است:

« شما می دانید مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه رتبت است و خویشتاوندیم با او در چه نسبت است. آنگاه که کودک بودم، مرا در کنار خود نهاد و در سینه خویشم جاداد... و من در پی او بودم در سفر و حضر - چنان که شتر بچه در پی مادر - در هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای بر پا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت.»^۱

در واقع شخصیتی که اسلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از امام علی علیه السلام پدید آورد، شخصیتی کاملاً اخلاقی بود که جز حقیقت به هیچ چیز نمی اندیشید. از سوی دیگر اندیشه های امیرمؤمنان علیه السلام درباره سیاست اخلاقی کاملاً اصیل است و به همین جهت در بررسی اندیشه های ایشان در این زمینه به هیچ اندیشه سیاسی کهن و نو نیازمند نیستیم.

ب) وجوه مهم اندیشه امام علی علیه السلام درباره سیاست و اخلاق

مراد از سیاست اخلاقی، اخلاقی کردن سیاست در روش و هدف است. روش سیاسی عناصری چون راه رسیدن به قدرت، روش حکومت، ساخت سیاسی، اخلاق زمامداران و کارگزاران، رعایت حقوق مردم و اجتناب از ستم را شامل می شود.

همان طور که قبلاً گفته شد، تمام اندیشه های امام علی از قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس شده است. این مسأله در بحث فعلی اهمیت بسیار دارد، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فلسفه بعثت خود را اتمام مکارم اخلاقی می داند و می فرماید: «برای تکمیل فضیلت های اخلاقی مبعوث شدم.»^۲

این روایت، بیانگر اهمیت اخلاق از دیدگاه اسلام است. در اسلام قرب الهی غایت اخلاق است و موجب سعادت و کمال فردی می شود. بنابراین «فرامین الهی» مبنای اخلاق و «قرب الهی» غایت اخلاق می باشد. در این راستا، سیاست اخلاقی هم زمینه لازم را برای سعادت جمعی فراهم می نماید.

سیاست اخلاقی از دیدگاه امام علی علیه السلام وجوه و مبانی مختلفی دارا می باشد که به بررسی آنها می پردازیم:

۱. حق مداری و اخلاق سیاسی

مبنای اخلاق از دیدگاه امام علی علیه السلام حق مداری و دستوره های الهی است. امام به طور کلی تابع فرمان های الهی بود و اصول اخلاقی را در زندگی فردی و سیاسی خود کاملاً رعایت می کرد. جوهر اندیشه های اخلاقی امام علی تفکیک مطلق حق و باطل و اطاعت کامل از حق است. حضرت در این باره می فرماید: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من در جاده حق قدم بر می دارم.»^۳

از نظر حضرت علی علیه السلام تشخیص حق اهمیت حیاتی دارد؛ ولی پیروی از حق، مهم تر است. به همین دلیل در اندیشه امام علی علیه السلام نسبی گرایی راه ندارد و تمام مبارزاتش برای نشان دادن تفاوت

حق و باطل بود. ایشان نزاع اصلی انسان ها را نزاع حق و باطل می داند و با بینشی مذهبی و الهی بزرگ ترین عامل اختلاف افراد بشر را پیروی عده ای از حق و عده ای دیگر از باطل می داند

«دو راه وجود دارد: حق و باطل، و برای هر یک از آنها پیروانی است. پس اگر پیروان باطل بسیار باشند، از قدیم هم بسیار بود و جای شگفتی نیست و امر پیروان حق کم باشد، امید است که بسیار گردد.»^۴

بر این مبناست که امام حتی حکومت را با همین معیار از مردم می پذیرد تا بتواند جایگاه حق را ثابت کند و باطل را از میان بردارد:

«به خدا قسم! این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوب تر است؛ مگر اینکه حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم.»^۵

امام علی علیه السلام معتقد است: «اگر زمانی حق و باطل با هم آمیزند، تنها کسانی که مورد لطف خدا قرار دارند، نجات می یابند. پس اگر باطل از امتزاج و آمیختگی با حق جدا باشد با آن در بیامیزد مردم حقجو منحرف نمی شوند (زیرا مردم حق را با باطل اشتباه می گیرند و باطل را حق می پندارند) و اگر حق از پوشش باطل جدا شود و آزاد گردد، زبان بدخواهان از آن قطع می گردد، لکن قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته و مخلوط می شوند. در این جاست که شیطان بر اولیای خود مسلط می شود و فریب شان می دهد، ولی نجات می یابند آنانی که مورد لطف الهی هستند و از جانب خدا نیکی به آنها شده است.»^۶

و از این رو کسانی که از حق پیروی می کنند، در پیشگاه خدا شایسته ترند:

«همانا برترین مردم نزد پروردگار کسی است که عمل به حق را بیش تر از باطل دوست داشته باشد، هرچند حق به او زیان رساند و اندوهگین اش کند و باطل به او سود رساند.»^۷

البته طبیعی است که امام علی علیه السلام به لحاظ مبانی فکری خویش از حق و باطل تعبیری درون دینی دارد و معتقد است که حق، سرچشمه الهی دارد و منشأ حقانیت هر امری، دینی و الهی است و ملاک های آن کاملاً معین و مشخص است.

حضرت علی علیه السلام بالتبع در عرصه سیاست و حکومت نیز اثبات حق و عمل به آن را وظیفه اصلی حاکم می داند. از این منظر تفکیک اخلاق از سیاست، غیر ممکن می شود و اخلاق جزئی از سیاست می گردد و سیاستی که از مدار اخلاق خارج شود، در واقع از مدار حق خارج شده است. اخلاق مداری در سیاست نتیجه حق مداری در اندیشه سیاسی است. حضرت در باره پیروی خویش از حق می فرماید:

«از آن هنگام که حق را به من نمودند، در آن، دو دل نگردیدم.»^۸

البته حق برای حضرت علی علیه السلام مفهومی اجتماعی هم دارد و از نظر ایشان در صحنه اجتماع، حق و باطل همواره رویاروی هم هستند و ایشان همیشه در جبهه حق قرار دارد:

«بدانید که من با دو کس می ستیزم، آنکه چیزی را خواهد که حق آن را ندارد، و آنکه حقی را که بر گردن اوست، نگزارد.»^۹

۲. آخرت گرایی، مبنای نگرش اخلاقی به سیاست

در نظام اخلاقی حضرت علی علیه السلام غایت نهایی «آخرت» است. هدف تمام اندیشه ها و افعال امام کسب سعادت اخروی و نزدیکی به خداست. او در این زمینه ذره ای کوتاه نمی آید و غایت اخروی افعال خود را هیچ گاه از نظر دور نمی دارد. در عرصه سیاسی نیز، اخلاق و سیاست امام علی علیه السلام اخلاق و سیاستی آخرت گراست و به همین دلیل در گستره اخلاق، امام هیچ گونه مصالحه ای را نمی پذیرد.

امام دنیا را تنها گذرگاه می داند؛ گذرگاهی که بیش از موقعیتش بدان پرداختن، موجب خسران است:

«دنیا! از من دور شو که مهارت بردوشت نهاده است گسسته و من از چنگالت به درجسته ام و از ریسمان هایت رسته و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام. کجایند مهترانی که به بازیچه های خود فریب شان دادی؟ کجایند مردمی که با زیورهایت دام فریب بر سرراهشان نهادی؟ آنها در گورها گرفتارند و در لا به لای لحدها ناپایدار.»^{۱۰}

براین اساس هر عملی که دنیا و اهداف و منافع دنیوی را بر آخرت و سعادت اخروی انسان ترجیح دهد، مردود است. هیچ هدف عالی دنیوی انسان را مجاز نمی کند به آنچه موجب کیفر اخروی است، نزدیک گردد. این دیدگاه در نگاه امام به «سعادت» ریشه دارد که عنصر اصلی اندیشه سیاسی ایشان است. در نتیجه هر عملی که به سعادت اخروی انسان منجر شود، پسندیده و هر عملی که به زیان اخروی اش انجامد، ناپسند است. این مسأله در تمام حوزه های زندگی سیاسی، اجتماعی و فردی انسان حاکم است. پس نمی توان در سیاست براساس مشی غیر اخلاقی عمل کرد؛ زیرا موجب کیفر اخروی می شود.

البته تأکید بر این مسأله، به معنای بی توجهی به دنیا در اندیشه امام علی علیه السلام نیست. از دید ایشان غایت زندگی، سعادت اخروی است و اعمال دنیوی تا جایی ارزشمندند که بتوانند انسان را بدین هدف رهنمون شوند و چنانکه بین منافع دنیوی و غایت اصلی، تعارض ایجاد شود، بی تردید قرب الهی بر منافع دنیوی ترجیح دارد. همین برداشت موجب شده است که در نهج البلاغه مطالبی با ظاهری متعارض، در باره دنیا به چشم بخورد. در واقع، غفلت از این نوع نگاه امام به دنیا و آخرت سبب متعارض دیدن سخنان ایشان می شود. جوهر دیدگاه حضرت علی علیه السلام در باره دنیا در این عبارت نهفته است.

«این دنیا جایگاه صدق و واقع یابی است برای کسی که واقعیت آن را دریابد.»^{۱۱}

ولی در جای دیگر هم می گوید:

«من این دنیای فریبنده را به رویش انداخته ام. من این دنیا را به اندازه خود محاسبه کرده ام و من به این دنیا باچشمی می نگرم که شایسته آن است.» ۱۲

به هر حال آنچه می توان از نهج البلاغه استنباط کرد، این است که منظور امام کم ارزش جلوه دادن دنیا نیست. بلکه هدف ایشان تنظیم رابطه خویش با دنیا است. در این رابطه، «آخرت» غایت است و «دنیا» وسیله، و این وسیله تا زمانی که در خدمت غایت نهایی باشد، بسیار ارزشمند است، به گونه ای که حضرت آن را دار صدق می خواند. بدین سبب می فرماید:

«اگر کسی دنیا را به عنوان ابزار و وسیله بنگرد، دنیا بیدارش می کند، ولی اگر آن را هدف بداند، کورش می سازد.» ۱۳

در جای دیگر می فرماید: «آگاه باشید که دنیا پشت کرده، شتابان می رود و آخرت روی آورده، می آید.» ۱۴

البته این نگاه به معنای بی عملی در دنیا نیست بلکه ایشان انسان ها را به تلاش در همین جا فرا می خواند:

«دنیا محلّ حرکت، کوشش و عمل است و آخرت عالم حسابرسی و نتیجه گیری است.» ۱۵

امام علی علیه السلام تفاوت خود با کسانی چون: معاویه و عمروبن عاص را در توجه خویش به آخرت و غفلت آنان می داند و غافلان از آخرت نمی توانند پیرو حق باشند.

«فرق من و عمرو بن عاص در این است که یاد مرگ نمی گذارد به فکر بازی و لهو باشم و فراموشی آخرت نمی گذارد او حق را بگوید.» ۱۶

در واقع می توان به این نتیجه رسید که دنیا فی نفسه، نه مذموم است نه ممدوح. نوع نگاه و عمل انسان هاست که دنیا را مذموم یا ممدوح می کند.

۳. اخلاق فردی و اخلاق سیاسی

بی تردید در اندیشه اخلاقی حضرت، هرگز تفکیک بین اخلاق فردی و اخلاق سیاسی مشاهده نمی شود و بر ضرورت تلازم اخلاق فردی و اخلاق سیاسی، تأکید می شود. حضرت علی علیه السلام که مظهر عینی و تجسم اخلاق فردی بود، در سیاست نیز به دنبال سعادت جمعی بود، که این امر در دو بُعد قابل تبیین است:

(۱) پایبندی حضرت به اخلاق در امور سیاسی، بخش جدایی ناپذیر اندیشه اخلاقی او است. اگر امام نمی تواند در زندگی فردی خویش، امر غیر اخلاقی مرتکب شود، در سیاست نیز به طریق اولی قادر به چنین کاری نیست؛ چون با هدف نهایی او کاملاً تضاد دارد.

(۲) هدف حضرت علی علیه السلام در سیاست، هدایت مردم به سوی سعادت است و این، جز با پایبندی حکومت و کارگزارانش به اصول اخلاقی در سیاست، ممکن نیست. در نتیجه بر ضرورت تعهد اخلاقی زمامدار تأکید بیشتری دارد. حضرت در این باره می فرماید:

«ای مردم! سوگند به خدا، من شما را به هیچ طاعتی امر نمی کنم، مگر اینکه خودم در آن طاعت به همه شما سبقت می گیرم، و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی کنم، مگر اینکه خود پیش از شما از ارتکاب آن گناه امتناع می ورزم.» ۱۷

۴. غایت سیاست از دیدگاه امام

در سیاست اخلاقی، هدف اخلاقی کردن سیاست، در غایت و روش است. حضرت علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر یکی از اهداف اصلی حکومت را اصلاح اهل مصر می‌داند. مراد «از اصلاح» هدایت اخلاقی مردم به سوی سعادت جمعی و رهنمون شدن آنها به پیروی از دستوره‌های الهی و عقل و غلبه بر هوای نفس و شهوت است. در واقع در میان اهداف چهارگانه‌ای که حضرت علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر بر می‌شمارد، «اصلاح مردم» مهم‌ترین هدف است و دیگر موارد، مقدمه تحقق این هدف شمرده می‌شوند. علامه جعفری می‌نویسد:

«این فرمان مبارک که تنظیم شده یک شخصیت کمال یافته الهی است... اساسی‌ترین هدف خود را، پس از تنظیم امور اقتصادی که عامل ادامه حیات طبیعی است و پس از آماده کردن عرصه اجتماع برای اصل زندگی، «اصلاح مردم» معرفی می‌کند و با این هدف به ضرورت تکاپوی امور سیاسی و حقوقی و فرهنگی و اخلاقی در به وجود آوردن زمینه تکامل تأکید می‌کند.»^{۱۸}

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«بیعتی که شما با من نموده و به زمامداری انتخاب کرده‌اید، یک پدیده ناگهانی و محاسبه نشده نبود. کار من و شما یکی نیست؛ من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان می‌خواهید.»^{۱۹}

بنابراین حضرت هدف خود از حکومت را هدایت مردم به سوی خداوند اعلام می‌دارد.

۵. روش زمامداری اخلاقی از دیدگاه امام

بعد دوم سیاست اخلاقی، روش اخلاقی در سیاست است که عناصر آن پیشتر ذکر شد. از این بعد، اخلاق سیاسی در اندیشه و سیره حضرت علی علیه السلام در باره نهاد حکومت و ویژگی‌های زمامداران قابل

مطالعه است. در اندیشه امام «دولت»، به معنای نهاد دارنده و اعمال کننده قدرت برای تحقق غایت نهایی است و معاصی ای چون سلطه و برتری جویی در آن راه ندارد. این نگاه با اندیشه و برداشت غالب آن دوران، که حکومت را به طور کامل به مفهوم سلطه طلبی می گرفتند، کاملاً متفاوت است. حضرت علی علیه السلام می کوشید با تلقی رایج از دولت و حکومت مقابله کند. او در عهدنامه حکومتی اش به مالک اشتر توصیه می کند فهم خود از دولت و قدرت را اصلاح کرده، اندیشه سیاسی اش را سامانی درست دهد:

«هرگز من به مقام فرمانداری نصب شده ام، فرمان می دهم باید اطاعت شود. زیرا این تلقین نابکارانه وارد کردن فساد در قلب است و عامل سستی و تزلزل در دین و نزدیک شدن به دگرگونی ها...» ۲۰

به همین دلیل حضرت علی علیه السلام بعد از رسیدن به قدرت، هیچ تفاوتی با قبل از آن نکرد و برای او کوخ و کاخ به یکسان ارزش داشت و هیچ کدام تأثیری بر منش، شخصیت و رفتار سیاسی، اجتماعی او نمی گذاشت.

۶. عدالت، مبنای سیاست اخلاقی

از دید حضرت علی علیه السلام، «عدالت» عنصر ذاتی و مهم ترین رکن سیاست است. اندیشه سیاسی امام، بدون درک مفهوم و اهمیت عدالت از نظر وی قابل درک نیست. در مقام عمل هم امام در اجرای عدالت هیچ گونه انعطافی را نمی پذیرفت، که این امر مشکلات بسیاری را برای حضرت ایجاد کرد. از دیدگاه امام علیه السلام وجه تمایز اصلی «حکومت اسلامی» با دیگر حکومتها، عدالت و دوری از ستم است. چون تمام اصول اخلاقی که انسان ها در شرایط عادی بدان پایبندند، در شرایط ظالمانه از میان می رود. به همین دلیل حضرت علی علیه السلام تمام توان خویش را برای مبارزه با بی عدالتی به کار برد تا اصول اخلاقی را در مردم و در میان زمامداران پایدار کند.

۷. رعایت حدود الهی در سیاست

بعد مهم دیگری که می تواند در زمینه اخلاق سیاسی، اندیشه سیاسی حضرت علی علیه السلام را تبیین کند، تأکید وی بر ضرورت رعایت حدود الهی از سوی حکومت است. توجه به حدود الهی در سیاست، سیاست را به طور کامل اخلاقی می کند و زمامداران را از توسل به روشهای غیر اخلاقی در پیشبرد اهداف سیاسی باز می دارد. امام هدف سیاست را نیز اجرای حدود الهی می شمارد. در نتیجه، برای رسیدن به اهداف سیاسی، زیرپا گذاشتن حدود الهی را به هیچ وجه روانمی داند. طبیعی است که این امر به خودی خود می تواند زمینه حاکمیت اخلاق در حوزه سیاست شود.

۸. کرامت انسانی و سیاست اخلاقی

بعد دیگری که تعیین کننده نگرش حضرت علی علیه السلام به سیاست اخلاقی است، اهداف و ویژگی های حکومت در نظر او است. در حکومت امام «کرامت انسان» در عالی ترین درجه ممکن رعایت می شد. حضرت به کرامت ذاتی انسان ها معتقد بود و بر اساس کرامت انسان با مردم رفتار می کرد. میزان اهمیت ارزش افراد در نظر حضرت، بر سیره حکومتی ایشان و حاکمیت اخلاق بر سیاست، تأثیری تعیین کننده داشت. در نگاه امام انسان ها بدون توجه به دین و اعتقادشان «کرامت» دارند و حکومت باید به ارزش انسانی آنان احترام بگذارد. این مسأله به طور کامل در آغاز نامه حضرت به مالک اشتر آمده است. امام مردم را دوست می داند، یا برادران دینی زمامدارانند و یا در خلقت با او برابر؛ بر این اساس به مالک توصیه می کند با مردم همچون جانور درنده برخورد نکند و خوردنشان را غنیمت نشمارد. ۲۱

این فرمان در زمانی صادر شد که زمامداران همچون درندگان با مردم رفتار می کردند و هیچ یک از حقوق اولیه افراد را محترم نمی شمردند. بی تردید حکومتی که بر مبنای فکری «کرامت انسان ها» استوار باشد، نمی تواند در برخورد با آنان اخلاق و اصول اخلاقی را زیر پا نهد. بدین سبب، امام با هرگونه تبعیض میان مسلمان و غیر مسلمان، مرد و زن و موافق و مخالف حکومت، مقابله می کرد و آن را با مبانی فکری حکومت خویش ناسازگار می دانست.

۹. اخلاق کارگزاران سیاسی

بُعد مهم دیگری که امام در اندیشه سیاسی خود بدان توجه دارد، اخلاق کارگزاران سیاسی است. حضرت نوع رفتار کارگزاران در سطوح مختلف را، زمینه اصلی حاکمیت اخلاق سیاسی و تأمین شدن غایت حکومت اخلاقی می‌داند. از این رو، کارگزارانش را به رعایت حدود الهی و تقوا فرامی‌خواند. امام علی علیه السلام «تقوا» را به عنوان دژ مصونیت اولیای خداوند این گونه توصیف می‌کند:

«تقوای الهی، اولیای خدا را در حمایت خود قرار داده، آنان را از تجاوز به حریم منهیات الهی باز داشته و ترس از خدا را ملازم دل‌های آنان قرار داده است تا آنجا که شب‌هایشان را بی‌خواب و روزهایشان را بی‌آب گردانیده است.»^{۲۲}

از دید امام علی علیه السلام، «تقوا» دژی مستحکم و نفوذناپذیر و بهترین توشه آخرت است:

«همانا تقوا، کلید درستی و توشه قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است.»^{۲۳}

با توجه به این امر، امام در مرحله اول بیش از همه، خود را به تقوا فرا می‌خواند و در عین حال، خود را کاملاً مقید به آن معرفی می‌کند:

«همانا درستی گفتار خویش را ضمانت می‌کنم و عهده خود را در گرو گفتار خویش قرار می‌دهم.

اگر عبرت‌های گذشته برای یک شخص آینه قرارگیرد، تقوا جلوی او را از فرو رفتن در کارهای شبهه‌ناک می‌گیرد. به خدا سوگند! کلمه‌ای از حق را نپوشاندم و دروغی بر زبان نیاوردم.»^{۲۴}

امام در مرحله دوم، زمامداران را بیش از دیگران به تقوا سفارش می‌کند و آنان را به رعایت پرهیزکاری سزاوارتر می‌داند. در نامه حضرت به عثمان بن حنیف آمده است:

«آگاه باش که هر پیروی را، پیشوایی است که از او پیروی می کند. بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان را خوراک خویش قرار داده؛ بدانید که شما چنین نتوانید کرد، ولیکن مرا یاری کنید به پار سایی و پاکدامنی و در ستکاری. به خدا از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمت های آن ذخیرت نمودم و بر جامه کهنه ام نیفزودم.» ۲۵

حضرت از همه والیان خویش می خواست، از خدا و عذاب آخرت بترسند و در برابر زخارف دنیوی فریفته نشوند. در نامه ارزشمندش به مالک اشتر چنین می خوانیم:

«او را فرمان می دهم به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها، پیروی از آنچه در کتاب خود فرموده از واجب و سنت ها، که کسی جز با پیروی کردن آن راه نیک بختی را نیمود و جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود و اینکه خدای سبحان را یاری کند به دل و دست و زبان؛ چه او یاری هر که او را یار باشد، پذیرفته است و ارجمندی آن کس که او را ارجمند سازد، به عهده گرفته.» ۲۶

با توجه به این تأکیدات امام، معلوم می شود حضرت زمامداران و والیانش را پیش از عموم مردم، به تقوا و پرهیزکاری فرامی خواند و خود، بیش از والیانش با تقوا و پرهیزکاری مانوس است. در واقع منشأ این بینش علی علیه السلام عبودیت محض خداوند است؛ عبودیتی که در هیچ مقامی فراموش نمی شود و در مقام خلافت و زعامت بیشتر مورد تأکید قرار می گیرد؛ زیرا که در این مقام، زمینه ستمگری و فساد بسیار است.

افزون بر این، حضرت علی علیه السلام خلفا را الگوی مردم می داند و تقوای زمامدار را عامل پاکی و درستکاری مردم و در مقابل، ستم حاکم را زمینه ساز گسترش ستم و فساد همگانی می شمارد.

۱۰. نفی قدرت طلبی

در دیدگاه امام علی علیه السلام قدرت چه ارزش و جایگاهی دارد؟ منبع قدرت، و هدف از کسب آن چیست؟ آیا قدرت با مسؤولیت همراه است یا صاحب قدرت تنها از مزایای آن بهره می برد؟

در نگاه امام علی علیه السلام قدرت فی نفسه هیچ ارزشی ندارد و در عالی ترین تحلیل، صرفاً وسیله ای است برای رسیدن به اهداف انسانی. از دید امام، قدرت هرگز هدف نیست و به همین دلیل، ایشان در طول زندگی اش هیچ گاه به خاطر قدرت حرکتی انجام نداد. این مسأله افزون بر حوزه سیاست و قدرت سیاسی، در همه حوزه های دیگر نیز مصداق دارد. امام علی علیه السلام آشکارا بر این مسأله تأکید می ورزد و خدای را چنین می خواند:

«خدایا! تو می دانی که اگر خلافت را پذیرفتم، نخواستم در قدرت برکسی پیشی گیرم یا از اوان دنیا چیزی برای خود بیندوزم، بلکه بدان امید پذیرفتم که معالم دین تو را بازسازی کنم و نظم و صلاح را در بلاد تو آشکار سازم تا بندگان مظلوم تو آسوده شوند و حدود و احکام تو را که تعطیل کرده بودند، دوباره بر پای دارم!» ۲۷

حضرت علی علیه السلام واقعاً استثنایی است! به طور کلی از سانها در پی کسب قدرت و ثروتند و این مسأله بر اساس حب نفس کاملاً طبیعی است؛ ولی امیرمؤمنان علیه السلام هیچ گاه با انگیزه از ضای نفس خویش عمل نکرد و جهاد و سکوت و زمامداری اش همه برای کسب رضای خداوند بود:

«اگر آن اجتماع عظیم نبود، اگر تمام شدن حجت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقام پرخوری ستمگر و گر سنگی ستمکش ساکت ننشیند و دست روی دست نه گذارند، همانا افسار خلافت را روی شانه اش می انداختم و مانند روز اول کنار می نشستم.» ۲۸

امام علی علیه السلام در پذیرش خلافت جز اصلاح و تدبیر امور مردم، انگیزه ای ندارد. او برای رسیدن به حکومت، نه علاقه نشان می دهد و نه به هیچ وسیله غیر اخلاقی متوسل می شود؛ این در حالی است که خلافت را حقّ خود می داند. حضرت نسبت خود را با خلافت، این گونه توصیف می کند:

«نسبت من به خلافت، همانند محور آهنین سنگ زیرین آسیا (که سنگ دیگر بر گرد آن می چرخد) نسبت به آسیا است. سیل از دامن من سرازیر می شود و هیچ صاحب بال و پری نمی تواند بر بلندای [علم و کمال] من اوج بگیرد.» ۲۹

با وجود این، امام مصلحت امت اسلامی را بر حق شخصی خویش ترجیح داد و هرگز برای رسیدن به خلافت و قدرت، برنامه ریزی نکرد و تا زمانی که مردم به او روی نیاوردند، به قدرت روی نیاورد. راز این کردار در بینش الهی حضرت نهفته است. قدرت برای او هیچ ارزشی ندارد و تنها برای اجرای عدالت است که ارزش پیدا می کند. از این رو، حکومت در نظرش از کفش کهنه بی ارزش تر است. ۳۰

به همین دلیل، امام هیچ مصلحت بینی دروغین را بر نمی تابد و برای رسیدن به عالی ترین اهداف هم، به وسیله غیر اخلاقی متوسل نمی شود:

« شما از من می خواهید پیروزی را به قیمت ظلم و جور در باره آنکه والی اویم بجویم؛ به خدا که نپذیرم تا جهان برآید و ستاره ای در آسمان پی ستاره ای برآید؛ اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می داشتم، حال آنکه مال، مال خداست.» ۳۱

امام در موقعیتی این مطلب را بیان می کند که در تمام دنیا، ستم بر مردم و حيله گری در حکومت، سنت غالب به شمار می آمد و مردم، حيله گری را نشانه برتری و زیرکی می پنداشتند. آن بزرگوار این ذهنیت را به شدت محکوم کرده و حيله گری را تقبیح می کند و می فرماید:

«به خدا سوگند! معاویه از من زیرک تر نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی نمود، زیرک تر از من کسی نبود. لکن هر حيله گری به گناه برانگیزاند و هرچه به گناه برانگیزاند، دل را تاریک می کند.» ۳۲

۱۱. وفای به عهد

یکی از مهم ترین ابعاد اندیشه سیاسی امام، وفای به عهد است. حضرت علی علیه السلام هیچ گاه پیمان شکنی نکرد و حتی وقتی می توانست از طریق پیمان شکنی حيله های دشمن را خنثی کند، به این کار مبادرت نورزید و آن را حتی به بهای پیروزی، روانداشت. حضرت در نامه های حکومتی به امرای خود، آنها را به پایبندی بر «عهد» سفارش اکید می کند؛ برای نمونه به مالک اشتر می نویسد:

«به عهد خویش وفادار باش، چه آنکه مردم با همه هواهای گوناگون و نظرات مخالفی که با هم دارند، نسبت به هیچ یک از واجب های الهی چون بزرگ شمردن وفای به عهد، همداستان نیستند.» ۳۳

آن بزرگوار با پیشنهاد یارانش برای شکستن عهد خویش در جنگ صفین مخالفت کرد و به آنها فرمود:

«وای بر شما! آیا بعد از عهد و پیمان باز گردیم؟ مگر نیست که خداوند تعالی فرمود به قرارهای خود وفا کنید؟» ۳۴

۱۲. حقوق مردم در قبال حکومت

آنچه از همه مطالب پیش گفته برجسته می نماید، دیدگاه امام در باره حقوق مردم در قبال حکومت است. امام زمانی بر حقوق مردم در برابر حکومت تأکید می کرد که پیروی کامل از فرمانروایان، وظیفه مردم به شمار می آمد. امام با تأکید بر حق مردم در انتخاب حکومت، حقوق متقابل حاکم و مردم را چنین برمی شمارد:

«بزرگ ترین این حقوق متقابل، حق حکومت بر مردم و حق مردم بر حکومت است. فریضه الهی است که برای همه بر همه حقوقی مقرر فرموده. این حقوق را مایه انتظام روابط مردم و عزت دین آنان قرار داده است. مردم هرگز روی صلاح و شایستگی نخواهند دید، مگر حکومت شان صالح باشد و حکومت ها هرگز به صلاح نخواهند آمد، مگر توده ملت استوار و با استقامت باشند.»^{۳۵}

امام «اصلاح مردم» را هدف نهایی حکومت می دانست و «عدالت» را معیار تشخیص حکومت صالح به شمار می آورد. او از ستم حاکم بر مردم به شدت متنفر بود و می فرمود:

«هیچ عاملی برای تغییر نعمت خدا و تعجیل نعمت او مؤثرتر از قدرت یافتن بر ظلم نیست؛ چرا که خداوند همواره دعای مقهورین را می شنود و در کمین ظالم است. ای مالک! بر حذر باش از خون های مردم و ریختن غیر حلال آن، که هیچ عاملی در کیفر الهی مؤثرتر و بازخواست او عظیم تر در زوال نعمت و کوتاه شدن مدت (حکومت) شتاب آورتر از ریختن خون به ناحق نیست.»^{۳۶}

امام در سفارش کارگزارانش به عدالت و پرهیز از ستم، از هر فرصتی بهره می بُرد و می فرمود:

«من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: روز رستاخیز، امام ستمگر را بیاورند و او را نه یاری بود که کسی از سوی او پوزش خواهد. پس او را در دوزخ افکنند و در آن چنان گردد که سنگ آسیا گردد. سپس او را به ته دوزخ استوار بندند.»^{۳۷}

به همین دلیل در موقعیت خویش به عنوان خلیفه مسلمین می فرماید:

«به خدا، اگر شب را روی شترخار مانم بیدار... خوشتر دارم تا روز رستاخیز به خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم در آیم، در حق یکی از بندگان ستمکار... چگونه به کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است.» ۳۸

از همین رو به همگان توصیه می کند که با او آن گونه که با سلاطین جابر سخن می گویند، سخن نگویند. ۳۹

افزون بر این بُعد، حضرت مصلحت حکومت را نیز در عدالت و خودداری از ستمگری می دانست. در نامه حکومتی اش به مالک اشتر چنین هشدار می دهد:

«همواره دادگستر باش و از خشونت بپرهیز؛ چرا که خشونت، مردم را به گریز از کشور و جلای وطن می کشاند و ستم، مردم را به شمشیر فرا می خواند.» ۴۰

به هر حال، آنچه زندگی حضرت علی علیه السلام را از دیگران ممتاز می کند، سازگاری کامل بین عمل و اندیشه او در زندگی اش است. تاریخ، افراد خیرخواه و برخوردار از اندیشه های عالی بسیار دیده است؛ اما این بزرگان یا هرگز فرصت عمل نیافتند و یا هنگام عمل از تطبیق کردار و اندیشه هایشان ناتوان ماندند. حضرت علی علیه السلام از لحاظ نوع اندیشه های اخلاقی خود، در طول تاریخ بی نظیر است، اما از نظر عمل به اندیشه ها و گفته های خود، بی نظیرتر. امام علاوه بر پابندی به اصول عالی اخلاقی، انسانی و جوانمردی، مطیع محض اوامر و نواهی الهی بود و هیچ عاملی نتوانست وی را از عمل به گفته ها و اندیشه های عالی اش باز دارد.

در پایان یادآوری یکی از خطبه های شورانگیز نهج البلاغه در باره «اخلاق»، حُسن ختام خوبی بر این مقاله است:

«پس اگر ناچار از تعصّب هستید، عصبت خود را برای اخلاق نیکو و کردارهای پسندیده و امور زیبا قرار بدهید که خاندان های اصیل و بزرگ منش عرب و رؤسای قبایل به آن مو صوف بودند؛ تعصّب به داشتن اخلاق مطلوب عقلا و آرمان های بزرگ و درجات بالای ارزش ها و آثار پسندیده که از خود به یادگار می گذاشتند. پس تعصّب بورزید به خصلت ها و عادات پسندیده مانند حمایت و حفظ حقوق همسایگی و وفا به پیمان و اطاعت نیکوکار و مخالفت با خودخواهی و فراگرفتن فضل و فضیلت و بزرگ شمردن معصیت قتل نفس و انصاف به خلق و فرو بردن غضب و پرهیز از فساد روی زمین.» ۴۱

پی نوشتها: ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. ۲. به نقل از شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۲۰۵، (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق). ۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷. ۴. همان، خطبه ۱۶. ۵. همان، خطبه ۳۳. واللّه لهی احب و الی من امرتکم الا ان اقیم حقاً وافع باطلاً. ۶. همان، خطبه ۵۰. ۷. همان، خطبه ۱۲۵. ۸. همان، حکمت ۱۸۴. ۹. همان، خطبه ۱۷۳. ۱۰. همان، نامه ۴۵. ۱۱. همان، حکمت ۱۳۱. ۱۲. همان، خطبه ۱۲۸. ۱۳. همان، خطبه ۸۲. ۱۴. همان، خطبه ۴۲. ۱۵. همان. ۱۶. همان، خطبه ۸۴. ۱۷. همان، خطبه ۱۷۵. ۱۸. محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی در اسلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۱۱۴. ۱۹. نهج البلاغه، ص ۳۶. ۲۰. نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۲۱. همان. ۲۲. همان، خطبه ۱۱۴. ۲۳. همان، خطبه ۱۵۷. ۲۴. همان، خطبه ۱۶. ۲۵. همان، نامه ۵۴. ۲۶. همان، نامه ۵۳. ۲۷. همان، خطبه ۱۳۱. ۲۸. همان، خطبه ۳. ۲۹. همان. ۳۰. همان، خطبه ۳۳. ۳۱. همان، خطبه ۱۲۶. ۳۲. همان، خطبه ۲۰۰. ۳۳. همان، نامه ۵۳. ۳۴. نصر بن مزاحم، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، انته اشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ص ۵۱۴. ۳۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۲. ۳۶. همان، نامه ۵۳. ۳۷. همان، خطبه ۱۶۴. ۳۸. همان، خطبه ۲۲۴. ۳۹. همان، خطبه ۲۱۶. ۴۰. همان، نامه ۵۳. ۴۱. همان، خطبه ۱۹۲.